

حکمت اجتماعی حافظ

محمد برشان

است. حافظ به ریاکاران سخت می‌تازد، به نظر او ایشان بی ایمانی و دورویی است، نشان درون تیره و تار و نشان کسانی است که خبث طینت دارند و سرشتشان با پلیدی آکنده. ریاکاران و سالوسان با آرایش برون می‌خواهند درون پلید خود را بیوشانند. حافظ هر جا می‌نشست و هر جا می‌رفت عالمان بی عمل و زاهدان خودبین و خویشتن پرست و واعظان غیرمتعظ و صوفیان ناصافی و شیخان دنیا دار را با صراحت سرزنش و مدمت می‌کرد. حافظ نو دولتانی را که از گلیم خود، پا را فراتر نهاده اند سرزنش می‌نماید یارب این نودولتان را بر خر خودشان نشان.

حافظ مسلمانی پاک طینت و خوش اعتقاد و دور از تعصب بود. خدا را در همه جا می‌دید و نور وجودش را محدود و محصور به جای خاصی و معینی نمی‌دانست. پرستش و ستایش خدا را به هر اسم و رسم و به هر زبان و هر دین و مذهبی جایز و روا می‌شمرد و همه‌ی اینای بشر را خواهان و طالب ستایش و نیایش خدا می‌پنداشت. او میان خانقاه و خرابات فرقی قائل نبود و با پیروی از همین اندیشه در خرابات مغان نور و سرّ خدا می‌بیند و در سحرگاهی باده از جام تجلی صفات می‌نوشد. حافظ زمانه را هم چون صراحی فتنه انگیز می‌نگرد و می‌گوید از دور واژگون سپهر کسی عیش خوش ندیده است.

حافظ خدا را بخشنده و مهربان می‌شناسد و رحمت واسعه‌ی خالق را به مراتب از گناه مخلوق بیش تر می‌داند، خدا رحمان و رحیم است و کلید قرآن بسم الله الرحمن الرحیم، خدا آفریدگان را دوست دارد و چون رحمان و رحیم است، گناه و تقصیر و قصور آدمیان را می‌بخشد و عفو می‌کند. حافظ چون آدمی را صاحب اختیار نمی‌داند، طاعت یا گناه بندگان را وابسته و مربوط به تعمدی حمل می‌کند که در روز الست به گردن گرفته‌اند، بدین صورت و تعبیر صالح و طالح هر چه از نیک و بد می‌کنند در واقع قسمت و نصیب و بهره‌ی خویشتن را دنبال می‌نمایند و دریافت می‌دارند صالح قسمتش نیک کرداری و طالح نصیبش بدکرداری و گناهکاری ست و هیچ یک از دایره‌ی قسمت خود نمی‌تواند پای خود را فراتر بگذارد. حافظ کسی را به گناهکاری تشویق و ترغیب نمی‌کند و قدر و منزلت هر کس نزد خدا معلوم و محفوظ است و دیگران را بر آن آگاهی و اطلاعی نیست.

حکمت اجتماعی حافظ بر اساس دو اصل ادامه یاد و حرف مروت و مدارا خلاصه می‌شود، حافظ وظیفه و تکلیف هر آدم شریف و آزاده را در این می‌داند که در رفتار و گفتار و برخورد و معاشرت و معاشرت شبا دیگران مروت و مدارا را سرمشق زندگی قرار دهد و از ستیزه جویی و سخت گیری و خون ریزی و دغل کاری پرهیز کند و از حد مروت با دوست و مدارا با دشمن در نگذرد.

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروت، با دشمنان مدارا

منابع و ماخذ

- ۱- حافظ شیرین سخن، دکتر محمد معین، انتشارات معین، ۱۳۶۷. ۲- آن چه درباره‌ی حافظ باید دانست، محمدمحیط طباطبایی، مؤسسه‌ی انتشارات بعثت، ۱۳۶۷. ۳- حافظ خراباتی و حافظ عارف، رکن الدین همایونفرخ، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۷. ۳- ماهنامه‌ی کیهان فرهنگی، سال پنجم، آبان ۱۳۶۷.

□ خواجه‌ی شیراز پیش از آن که شاعر باشد، انسان است و بیش از آن چه هنرمند باشد، دردمند است. او هم درد درونی خود و هم دردهای درونی افراد جامعه را احساس می‌کند. او نیک دریافته بود که غم‌های جاودان آدمی و درد و رنج‌های اینای بشر و عقده‌ها و نیازهای آدمی زاده با دگرگونی‌های روزگار هرگز دگرگون نمی‌شود. آدمی همیشه از تنهایی رنج می‌برد. غم بی‌همزبانی دارد. گذشت عمر شتابنده را درمی‌یابد و هستی را همچون حبابی بر روی اقیانوس زمان می‌بیند. یاران هم‌نشین همه از هم جدا می‌شوند. رفیقان عهد صحبت می‌شکنند. عمر گرانباه می‌گذرد و جان عاریت تن را رها می‌کند. جوانی در گذر باد است و قصر امل سخت سست بنیاد، هنر بی‌خریدار است و هنرمند بازار کساد دارد و علم و دانش در نزد ارباب حکم و جهال و نادان بی اعتبار روزگار به مراد اهل فضل و هنر نیست. بهار در گذر است و عمر گل، دو روزی بیش نیست. دایم گل این بستان شاداب نمی‌ماند. بناها خلل پذیرند، جهان سست نهاد عهدشکن است و هم چون عجزوزه بی، عروس هزار داماد، جمشید جز حکایت جام از جان نبرده و چرخ سفله‌پرور و خون ریز است. حافظ در تب و تاب این گونه دردها و رنج‌ها می‌سوزد، اما خاکستر نمی‌شود، بلکه در تف این آتش آب دیده‌تر می‌شود اگر نیکی بی خریدار است، به بدی روی نمی‌آورد، اگر هنر نمی‌خرد ایم او بی هنری اختیار نمی‌کند و اگر خامان ره نرفته خوشبخت‌ترند، او سوختگی را بر خامی برتری می‌دهد. به نظر حافظ زندگی گذران است اما نباید بر عمر رفته افسوس و دریغ خورد و دم گذران را به درد و دریغ تباه کرد، در این فرصت گذران باید شاد و خرم بود، هم چون گل که با آگاهی از عمر کوتاه خویش می‌خندد.

در میان این همه آلام بی درمان و پی درپی، سخن در چه‌گونگی دردها و رنج‌هاست هر که این آلام و رنج‌ها را بهتر بیان کند و عقده‌ها و گره‌ها و مشکلات اجتماع را آسان تر بگشاید، او هنرمند و طیب حاذق و آموخته است. کار عمده‌ی هنرمند و جامعه‌شناس جز این نیست هنر وسیله‌ی انتقال احساس هنرمند به دیگران است و این وسیله هر چه رساتر و گویاتر باشد، مایه‌ی هنر بلندتر و والاتر خواهد بود، پیش از حافظ دیگران از دردهای جاودان آدمی دم زده اند و پس از او نیز گفته اند و بعد از این هم خواهند گفته اما آن چه حافظ با شیوایی تمام و لطف سخن خاص خود سر بسته و یا سرباز گفته است در اعماق دل‌ها جایگزین گشته - و به روزگاران باقی خواهد ماند. صدای حافظ در واقع صدای آسمانی و ملکوتی، صدای ایمان، صدای راستی و حقیقت جویی صدای انسانیت، صدای تحمل و مقاومت و صدای عشق دشوار است از صدای سخن عشق ندیدم خوش تر، یادگاری که در این گنبد دوار بماند.

حافظ عاشق است، اما شهوت‌ران نیست، عشق را سرچشمه‌ی هستی و زیبایی و خوبی و فضیلت و مهربانی و بهره و نصیب ویژه‌ی آدمی و پرتو وجود خدا می‌داند. جهان هستی از عشق تکوین یافت و هفت گنبد دوار پیدا شد و در طریق عشق آسمان‌ها در حرکت و جنبش اند، اگر عشق نبود هیچ چیز وجود نداشتی.

بزرگ ترین هنر حافظ جنگ آشتی ناپذیرش با ستمگران و سالوسان